



## مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۵۳

با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین  
با آنکه نیست عاشق یک دم مشو قرین<sup>(۱)</sup>

ور زآنکه یار پرده عزت فروکشید  
آن را که پرده نیست برو، روی او ببین

آن روی بین که بر زُخْش آثارِ رویِ اوست\*  
آن را نگر که دارد خورشید بر جبین<sup>(۲)</sup>

از بس که آفتاب دو رخ بر زُخْش نهاد  
شَهْمات<sup>(۳)</sup> می‌شود ز زُخْش ماه بر زمین

در طُرّه‌هاش نسخه ایَّاكَ نَعْبُدُست<sup>(۴)</sup>  
در چشمهاش غمزه ایَّاكَ نَسْتَعِين<sup>(۵)</sup>

بی‌خون و بی‌رگ است تنش چون تن خیال  
بیرون و اندرون همه شیر است و انگین

از بس که در کنار همی گیردش نگار  
بگرفت بویِ یار و رها کرد بویِ طین<sup>(۶)</sup>

صبحی است بی‌سپیده و شامی است بی‌خُصَاب<sup>(۷)</sup>  
ذاتی است بی‌جِهات<sup>(۸)</sup> و حیاتی است بی‌حَنین<sup>(۹)</sup>

کی نور وام خواهد خورشید از سپهر؟  
کی بوی وام خواهد گُلْبُن<sup>(۱۰)</sup> ز یاسمین؟

بی‌گفت شو چو ماهی و صافی چو آبِ بحر  
تا زود بر خزینه گوهر شوی امین

در گوش تو بگویم، با هیچ کس مگو  
این جمله کیست؟ مَفْخَرِ تبریز، شمسِ دین

### \* قرآن کریم، سوره فتح(۴۸)، آیه ۲۹

...أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا  
سَيِّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...

... بر کافران سرسخت و در میان خودشان با یکدیگر مهربانند، همواره آنان را در رکوع و سجود می بینی که پیوسته فضل و خشنودی خدا را می طلبند؛ نشانه آنان در چهره شان از اثر سجود پیداست...

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۶

قبله را چون کرد دستِ حق عیان  
پس، تَحَرَّى<sup>(۱۱)</sup> بعد ازین مردود دان

هین بگردان از تَحَرَّى رو و سر  
که پدید آمد معاد و مُسْتَقَرَّ<sup>(۱۲)</sup>

یک زمان زین قبله گر ذاهل<sup>(۱۳)</sup> شوی  
سُخْره<sup>(۱۴)</sup> هر قبله باطل شوی

چون شود تمییزده<sup>(۱۵)</sup> را ناسپاس  
بِجَهْدِ از تو خَطَرَتِ<sup>(۱۶)</sup> قبله شناس

گر ازین انبار خواهی پَرَّ<sup>(۱۷)</sup> و بُرَّ<sup>(۱۸)</sup>  
نیم ساعت هم ز همدردان مَبْرُ

که در آن دم که پَبْرَى زین مُعین<sup>(۱۹)</sup>  
مبتلی گردی تو با پَسِ الْقَرین<sup>(۲۰)</sup> \*\*

### \*\* قرآن کریم، سوره زخرف(۴۳)، آیه ۳۸

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ

تا آنگاه که نزد ما آید، می‌گوید: ای کاش دوری من و تو دوری مشرق و مغرب بود. و تو چه همراه بدی بودی.

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۴۵۷

اسم خواندی، رو مُسَمّی<sup>(۳۱)</sup> را بجو  
مَه به بالا دان، نه اندر آبِ جُو

گر ز نام و حرف خواهی بگذری  
پاک کن خود را ز خود، هین یکسری

همچو آهن ز آهنی، بی رنگ شو  
در ریاضت، آینه بی زنگ شو

خویش را صافی کن از اوصافِ خود  
تا ببینی ذاتِ پاکِ صافِ خود

بینی اندر دل، علوم انبیا  
بی کتاب و بی مُعید<sup>(۳۲)</sup> و اوستا

گفت پیغمبر که: هست از امّتم  
کو بُود هَم گوهر و هَم هَمّتم

مر مرا ز آن نور بیند جانشان  
که من ایشان را همی‌بینم از آن

### مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۴۲

لوحِ مَحفوظیست پیشانیِ یار  
رازِ کَوْنینش<sup>(۳۳)</sup> نماید آشکار

هادی راه است یار اندر قُدوم<sup>(۳۴)</sup>  
مصطفی زین گفت: اَصحابی نُجُوم\*\*\*

نَجْم<sup>(۳۵)</sup>، اندر ریگ و دریا رهنماست  
چشم، اندر نَجْمِ نِه، کو مُقْتَدَاسْت<sup>(۳۶)</sup>

چشم را با روی او میدار جفت  
گرد مَنگیزان<sup>(۳۷)</sup> ز راهِ بحث و گفت

زآنکه گردد نَجْم پنهان، ز آن غبار  
چشم بهتر از زبانِ با عِثار<sup>(۲۸)</sup>

تا بگوید او که وَحی استش شعار  
کآن نشانَد گرد و نَنگیزَد غبار

### \*\*\* حدیث

یاران من همچون ستارگان اند.

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۲۶

خود، جهان آن یک کس است، او ابله است  
اختران هر یک همه جزو مه است

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۷۱

مریدی در آمد به خدمتِ شیخ و از این شیخ پیر سنّ نمی‌خواهم، بلکه پیر عقل و معرفت، و اگر چه عیسی است در کهواره، و یحیی است در مکتب کودکان،  
مریدی شیخ را گریان دید، او نیز موافقت کرد و گریست، چون فارغ شد و به در آمد، مریدی دیگر که از حال شیخ واقف تر بود از سر غیرت در عقب او تیز برون  
آمد. گفتش: ای برادر من تو را گفته باشم: الله الله تا نیندیشی و نکویی که شیخ می گریست و من نیز می گریستم، که سی سال ریاضتِ بی ریا باید کرد و از  
عقبات و دریاها پر نهنک و کوه های بلند پر شیر و پلنگ می باید گذشت تا بدان گریه شیخ رسی یا نرسی، اگر رسی، شکر زُویَت لی الارض کویی بسیار.

### حدیث

« زمین برای من درنور دیده شد، پس خاوران و باختران زمین را به من نشان دادند. سلطنتِ امّت من به زودی  
بدانچه از زمین دیدم گسترش خواهد یافت. »

مراد از آن در اینجا اینست که زمین وجود مجازی برای اهل حق درنور دیده می شود و آنان به اسرار پشت صحنه  
این عالم واقف می شوند.

یک مُریدی اندر آمد پیشِ پیر  
پیر اندر گریه بود و در نَفیر<sup>(۲۹)</sup>

شیخ را چون دید گریان آن مُرید  
گشت گریان، آب از چشمش دوید

گوش وَر (۳۰) یکبار خندد، گر دو بار  
چونکه لاغ (۳۱) املی (۳۲) کند یاری به یار

بارِ اوّل از رَه تقلید و سَوم (۳۳)  
که همی ببیند که می‌خندند قوم

کر بخندد همچو ایشان آن زمان  
بی خبر از حالتِ خندندگان

باز وا پُرسد که خنده بر چه بود؟  
پس دوم گُرت (۳۴) بخندد چون شنود

پس مُقلد (۳۵) نیز مانند گر است  
اندر آن شادی که او را در سر است

پرتو شیخ آمد و مَنهل (۳۶) ز شیخ  
فیضِ شادی نه از مریدان، بل ز شیخ

چون سَبَد در آب و نوری بر زُجاج (۳۷)  
گر ز خود دانند آن باشد خِداج (۳۸)

چون جدا گردد ز جُو، داند عَنود (۳۹)  
کاندرو آن آبِ خوش از جُوی بود

آبگینه (۴۰) هم بدانند، از غروب  
کَانَ لُمَع (۴۱) بود از مَه تابانِ خوب

چونکه چشمش را گشاید امرِ قُم \*\*\*  
پس بخندد چون سحر بار دُوم

خنده‌ش آید هم بر آن خنده‌ خودش  
که در آن تقلید بر می‌آمدش

گوید از چندین رَه دُور و دراز  
کین حقیقت بود و این اسرارِ راز

من در آن وادی چگونه خود ز دور  
شادایی می‌کردم از عمیا<sup>(۴۲)</sup> و شور

من چه می‌بستم خیال<sup>(۴۳)</sup> و آن چه بود؟  
درکِ سُستم سست نقشی می‌نمود

طفلِ رَه را فکرتِ مردان کجاست؟  
کو خیالِ او و کو تحقیقِ راست؟

فکرِ طفلان، دایه باشد یا که شیر  
یا مویز و جوز<sup>(۴۴)</sup> یا گریه و نَفیر

آن مُقَلَّد هست چون طفلِ عَلیل  
گر چه دارد بحثِ باریک و، دلیل

آن تَعَمُّقُ<sup>(۴۵)</sup> در دلیل و در شِکال<sup>(۴۶)</sup>  
از بصیرت، می‌کند او را کُسیل<sup>(۴۷)</sup>

مایه‌یی کو سُرْمَه سِرِّ وی است  
بُرد و در اِشکالِ کَفْتَن کار بست

ای مُقَلَّد از بخارا باز گرد  
رو به خواری، تا شوی تو شیرمرد

تا بخارایِ دگر بینی درون  
صَفْدَران در مَحْفَلِش لَا یَفْقَهُونَ<sup>(۴۸)</sup>

تا در باطن خود بخارای دیگری ببینی، همان بخارایی که دلیر مردان در مجلس آن نادان اند.

پیک<sup>(۴۹)</sup> اگر چه در زمین چابک‌تگی<sup>(۵۰)</sup> ست  
چون به دریا رفت، بسکُستِه رگی<sup>(۵۱)</sup> ست

او حَمَلْنَاهُمْ بُودَ فِی الْبَرِّ\*\*\*\* و بس  
آنکه محمولست<sup>(۵۲)</sup> در بحر، اوست کس

آن بیک فقط قابلیت سیر و سفر در خشکی دارد و لاغیر. اما آن کسی که در دریا به سیر و سفر می پردازد او آدم مهمی است.

بخشش بسیار دارد شه، بدو  
ای شده در وهم و تصویری گرو

آن مرید ساده از تقلید نیز  
گریه‌یی می‌کرد و فقی<sup>(۵۶)</sup> آن عزیز

او مُقلِّدوار همچون مردِ کر  
گریه می‌دید و ز موجب بی‌خبر

چون بسی بگریست، خدمت کرد و رفت  
از پی اش آمد مرید خاص تفت<sup>(۵۶)</sup>

گفت: ای گریان چو ابر بی‌خبر  
بر وفاق<sup>(۵۵)</sup> گریه شیخِ نظر

الله الله الله ای وافی مرید  
گر چه در تقلید هستی مُستفید<sup>(۵۶)</sup>

تا نگوئی دیدم آن شه می‌گریست  
من چو او بگریستم، کان مُنکری ست

گریه پُر جهل و پر تقلید و ظن  
نیست همچون گریه آن مؤمن<sup>(۵۷)</sup>

تو قیاسِ گریه بر گریه مساز  
هست زین گریه بدان راهِ دراز

هست آن از بعدِ سی ساله جهاد  
عقل آنجا هیچ نتواند فتاد

هست زان سوی خزد صد مرحله  
عقل را واقف مدان زان قافله

گریه او نه از غم است و نه از فرح  
روح داند گریه عین المَلَح<sup>(۵۸)</sup>

گریه او، خنده او، آن سَرِی<sup>(۵۹)</sup> ست  
ز آنچه وَهْمِ عقل باشد، آن بَرِی<sup>(۶۰)</sup> ست

آب دیده او چو دیده او بُود  
دیده نادیده، دیده کی شود

\*\*\*\* قرآن کریم، سوره مُزَمِّل (۷۳)، آیه ۱، ۲

يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ

ای جامه به خود پیچیده،

فَمُ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا

شب را جز اندکی برخیز

\*\*\*\* قرآن کریم سوره مُدَّتَّر (۷۴)، آیه ۱-۷

يَا أَيُّهَا الْمُدَّتِّرُ (۱)

ای جامه به خود پیچیده،

فَمُ فَانْزِرْهُ (۲)

برخیز و هشدار بده

\*\*\*\*\*

ای جامه به خود پیچیده،

برخیز و هشدار بده

و پرورگارت را به بزرگی یاد کن



و جامه ات را پاکیزه دار

و از پلیدی ها دوری گزین

و بخششی مکن که آن را فزون بشماری

و برای رضای پروردگارت (بر ناگواری ها) صبر آر.

\*\*\*\*\* قرآن کریم، سوره اسراء(۱۷)، آیه ۷۰

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم و بر دریا و خشکی سوار کردیم و از چیزهای خوش و پاکیزه روزی دادیم و بر بسیاری از مخلوقات خویش برتریشان نهادیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۲۰۴

آن نیازِ مریمی بوده ست و درد  
که چنان طفلی سخن آغاز کرد

قرآن کریم، سوره مریم(۱۹)، آیه ۳۰

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا

عیسی گفت: منم بنده خدا که داد به من کتاب و مرا بگردانید پیامبر

قرآن کریم، سوره مریم(۱۹)، آیه ۱۲

يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ ۖ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا

ای یحیی! کتاب را به قوت و نیرومندی بگیر؛ و به او در حالی که کودک بود، حکمت دادیم.

(۱) قرین: نزدیک، یار، همدم

(۲) جبین: پیشانی

(۳) شَهْمَات: شاه مات . در اصطلاح بازی شطرنج نمایندهٔ حالت مغلوب شدگی، شکست سخت، مغلوب کامل

(۴) إِيَّاكَ نَعْبُدُ: تو را عبادت می کنیم، اشاره به آیه ۵ سوره حمد

- (۵) اِيَاكَ نَسْتَعِينُ: از تو یاری می خواهیم، اشاره به آیه ۵ سوره حمد
- (۶) طين: گل
- (۷) خِصَاب: رنگ و رنگ کردن
- (۸) جهات: جمع جهت
- (۹) بی‌خَنین: بی آواز، بدون زاری
- (۱۰) کَلْبُن: درخت گل، بوته گل
- (۱۱) تَحْرِي: جستجو
- (۱۲) مُسْتَقَر: محل استقرار، جای گرفته، ساکن، قائم
- (۱۳) ذَاهِل: فراموش کننده، غافل
- (۱۴) سُخْرَه: ذلیل، مورد مسخره، کار بی مزد
- (۱۵) تَمييزِيه: کسی که دهنده قوه شناخت و معرفت است
- (۱۶) حَطْرَت: قوه تمییز، آنچه که بر دل گذرد، اندیشه
- (۱۷) پَر: نیکی
- (۱۸) بُر: گندم
- (۱۹) مُعِين: یار، یاری کننده
- (۲۰) بَسَمُ الْقَرِين: همنشین بد
- (۲۱) مُسَمِي: نامیده شده، نام کرده شده، صاحب نام
- (۲۲) مُعِيد: تکرار کننده، بازگو کننده درس استاد برای دیگر شاگردان
- (۲۳) کَوْنِيْن: دنیا و آخرت، دو جهان
- (۲۴) قَدُوْم: وارد شدن، در آمدن به جایی، امامت و پیشوایی در امر ارشاد و سلوک
- (۲۵) نَجْم: ستاره
- (۲۶) مُقْتَدَا: پیشوا، رهبر
- (۲۷) گرد مَنگيزان: گرد و خاک برپا مکن
- (۲۸) عِنَار: لغزش
- (۲۹) نَفِيْر: ناله و زاری
- (۳۰) گوش وَر: شنوا، (ور پسوند دارندگی است)
- (۳۱) لَاع: شوخی، لطیفه
- (۳۲) اِمْلِي: همان املا است، در اینجا به معنی تعریف کردن است.
- (۳۳) سُوْم: عرضه کردن، تکلف
- (۳۴) كُرْت: دفعه، مرتبه
- (۳۵) مُقْلَد: کسی که از دیگری تقلید کند، تقلید کننده
- (۳۶) مَنُهَل: سرچشمه، آبشخور
- (۳۷) زَجَاج: شیشه
- (۳۸) خِدَاج: نقصان در هر چیزی
- (۳۹) عَنُوْد: سنتیزه گر
- (۴۰) اَبْگِيته: بلور، شیشه
- (۴۱) لَمْع: جمع لَمْعَه به معنی درخشندگی
- (۴۲) غَمِيَا: کور
- (۴۳) خِيَال بَسْتَن: خیال کردن، مصوّر شدن
- (۴۴) جَوْن: میوه ای که در غلافی مثل غلاف بلوط جا دارد.
- (۴۵) تَعَمَّق: دوراندیشی کردن، دقت بسیار کردن
- (۴۶) شِكَاك: مخفف اِشکال
- (۴۷) كُسِيْل: روانه کردن، فرستادن
- (۴۸) لَا يَفْقَهُوْن: نمی دانند
- (۴۹) بِيك: قاصد، چاپار
- (۵۰) چَابِك تَك: تیز دهنده، کسی که در دویدن چابک است
- (۵۱) بَسْكَسِيَه رَك: در لفظ به معنی کسی است که رگش پاره شده باشد. در اینجا به معنی ترس و عجز یا محو و هلاکت است.
- (۵۲) مَحْمُول: حمل شده
- (۵۳) وَفَق: سازگار شدن، مطابقت میان دو چیز
- (۵۴) تَفْت: تند، باشتاب
- (۵۵) وفاق: سازگاری
- (۵۶) مُسْتَفِيْد: استفاده کننده، فایده گیرنده
- (۵۷) مُؤْتَمِن: شخص مورد اطمینان و اعتماد
- (۵۸) غِيْنُ الْمُلْح: چشم نمکین
- (۵۹) اَن سُرِي: آنجهانی، مربوط به جهان غیب
- (۶۰) بَرِي: مژّه، بی گناه